



اندیشکده فرهنگ و توسعه

معرفی مقاله

Resiliency
in the Cultural Sector

Journal of Cultural Management
and Cultural Policy

Zeitschrift für Kulturmanagement
und Kulturpolitik

ISSN 2701-9276

99466

[transcript]

درباره دیپلماسی فرهنگی:

مارک فومارولی، سیاست فرهنگی فرانسه و علوم انسانی

نویسندگان: جاناتان، بنجامین و ژوبیون | فصلنامه مدیریت فرهنگی و سیاست فرهنگی | ۲۰۲۶



چکیده:

این مقاله با بررسی مجدد آثار مارک فومارولی، به بحث دیپلماسی فرهنگی کمک می‌کند. اگرچه او به عنوان مفسر مهمی در سیاست فرهنگی فرانسه شناخته می‌شد، اما ما ادعا می‌کنیم که آثار او دیدگاهی اساسی در مورد دیپلماسی فرهنگی نیز ارائه می‌دهد. آثار فومارولی با چندین موضوع مهم که معمولاً در دیپلماسی فرهنگی بررسی می‌شوند، تلاقی دارد. بخش اول این مقاله به دیدگاه کلی فومارولی در مورد سیاست فرهنگی می‌پردازد. بخش دوم، قدرت نرم و فراملی‌گرایی را از منظر تاریخی مورد بحث قرار می‌دهد. بخش سوم، نقد او از آرمان فرهنگی پاریس از دهه 1980 و رقابت‌های جهانی آن برای کسب اعتبار فرهنگی را بررسی می‌کند. ما استدلال می‌کنیم که مارک فومارولی هم ارزیابی و هم عناصر الهام‌بخش برای دیپلماسی فرهنگی فرانسه را ارائه می‌دهد. دیدگاه او از این نظر منحصر به فرد است که اهمیت تاریخی علوم انسانی و ادبیات را در دیپلماسی فرهنگی روشن می‌کند. این مقاله دعوتی است برای در نظر گرفتن تاریخ فکری به عنوان بخشی از مجموعه مقالات لازم برای مشارکت کامل‌تر در بحث‌های مربوط به دیپلماسی فرهنگی.

کلمات کلیدی: دیپلماسی فرهنگی، قدرت نرم، فرانسه، سیاست فرهنگی، فومارولی، تاریخ فرهنگی





خلاصه مبسوط مقاله:

این مقاله با معرفی جایگاه فرانسه به عنوان الگویی شاخص در پژوهش‌های سیاست فرهنگی آغاز می‌شود، الگویی که با حضور پررنگ دولت، وزارت فرهنگ متمرکز و سنتی دیرینه در حمایت از مشارکت فرهنگی از دهه شصت میلادی شناخته می‌شود. با وجود موفقیت تاریخی این سیاست، مارک فوماغولی از منتقدان تندگوی آن بود؛ استادی در کولژ دو فرانس و از سال هزار و نهصد و نود و پنج عضو فرهنگستان فرانسه، که بیش از سی کتاب از جمله دولت فرهنگی را نوشت. او در این اثر سیاست فرهنگی فرانسه از دوران مالرو تا میتران را نقد کرد و آن را حاصل توافقی میان تکنوکرات‌های راست‌گرا و پوپولیست‌های چپ‌گرا دانست که به تعالی واقعی فرهنگ فرانسه یاری نرسانده است. نویسندگان با تکیه بر گسترش پژوهش‌های دیپلماسی فرهنگی فرانسه، بازخوانی اندیشه فوماغولی را برای فهم عمیق‌تر این حوزه ضروری می‌دانند.

فوماغولی مفهوم اوتیوم را که ریشه در روم باستان دارد در کانون نگاه خود به فرهنگ قرار می‌دهد؛ فراغتی بی‌غرض و پرورش‌خوشتن از طریق لذت دانستن که در عین حال بار تأملی و اخلاق مسئولیت را نیز با خود دارد. از نظر او مشارکت فرهنگی آرمانی همان شیوه دوستدار هنر است که با مشارکت فشرده و مستمر تقویت می‌شود، حال آنکه سیاست فرهنگی فرانسه هرگز واقعا فراگیر نبوده و فرصت دستیابی به آثار کلاسیک را برای همگان فراهم نکرده است. زوال آموزش هنری رسمی نیز به این محرومیت دامن زده است. در کنار این، فوماغولی نظام حکمرانی فرهنگی را برآمده از تعامل سه نیروی قدرت معنوی، قدرت سیاسی و استودیوم یعنی دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها می‌داند که نقش میانجی را ایفا می‌کند. او با الهام از فلسفه لیبرال، سنت خیریه فرهنگی آمریکایی را می‌ستاید و خیرخواهی را خود نوعی هنر می‌شمارد.

مفهوم قدرت نرم در ادبیات دیپلماسی فرهنگی بر جذابیت جهانی یک فرهنگ دلالت دارد که برخلاف سیاست‌های سخت، از بیرون به رسمیت شناخته می‌شود. فوماغولی در کتاب زمانی که اروپا فرانسوی سخن می‌گفت، اوج فرهنگ و تمدن فرانسه را در سده‌های هفدهم و هجدهم می‌جوید و آن را برآمده از سه نهاد می‌داند: فرهنگستان‌ها، تثبیت سیاسی زبان فرانسه از فرمان ویلر کوترتا تا دربار لویی چهاردهم، و هنر گفتگوی پارسی. این گفتگو که مالرب زمینه سبکی آن را فراهم کرد، هم ابزار آموزش نخبگان اروپا بود و هم وسیله‌ای ظریف در خدمت دیپلماسی و ثبات دربار. به باور فوماغولی فرهنگ در آن دوره کارآمدتر از تجارت در روابط بین‌المللی عمل می‌کرد و هنرها تبلیغی غیرمستقیم برای فرانسه بودند. او نسبت به کارایی فرانکوفونی نهادی امروز تردید دارد و ریشه جذابیت زبان فرانسه را در میراث همان سده‌ها می‌جوید.

در نگاه فوماغولی، اگرچه دولت در شکل‌گیری گفتگوی ادبی فرانسوی نقش داشت، این نهاد به شمشیری دو لبه بدل شد که زبان‌ها را گشود و سرانجام در افول سلطنت نیز سهیم گشت؛ از این رو دیپلماسی روح فراتر از روابط فرهنگی دولت‌محور است و بر پیوند آزادانه اندیشمندان دلالت دارد. جمهوری نامه‌ها در این میان روشن‌ترین نمونه نگاه فراملی فوماغولی به روابط فرهنگی است، نهادی غیررسمی ریشه‌دار در رنسانس ایتالیا و دوستی‌های معنوی میان پترارک، بوکاچو و سالواتانی. این جمهوری همچون مجمعی باستانی توصیف می‌شود که اعضایش شهروندان تازه را به سفر معنوی ادبیات فرا می‌خوانند و جامعه‌ای درون جامعه می‌سازند. فوماغولی بازخوانی این میراث را در عصر فیسبوک بیش از عصر اختراع کتاب ضروری می‌داند و آن را الگویی برای تصور اروپایی فراتر از منطق اقتصادی و نظامی می‌شمارد.



دهه نود میلادی همزمان با شکل‌گیری نهادهای تازه اروپایی چون پیمان ماستریخت، بازار مشترک، پیمان شینگن و یورو بود. فوماغولی در دولت فرهنگی تأکید می‌کند که اروپای سیاسی را نمی‌توان اعلام کرد، بلکه باید آن را خواست، و این خواستن باید در ادبیات، شعر و علوم انسانی ریشه بگیرد نه در برنامه‌هایی چون اراسموس. او هشدار می‌دهد که پیروی اروپا از الگوی فرانسوی، با جشن‌های توده‌ای و ایجاد هیجان بوروکراتیک برای خلق هنر، به معنای واگذاشتن فلسفه لیبرالی است که این اتحادیه بر آن استوار شده است. فوماغولی ریشه سیاست فرهنگی معاصر فرانسه را در سوگواری برای از دست رفتن امپراتوری استعماری پس از جنگ الجزایر می‌جوید و آن را غروری بی‌جا می‌شمارد. به باور او بازگشت به سنت لیبرال، نه یک پروژه محافظه‌کارانه بلکه ضرورتی است که علوم انسانی را دوباره در قلب سیاست فرهنگی اروپا می‌نشانند.

شهرها در نگاه فوماغولی جایگاهی محوری در روابط فرهنگی بین‌المللی دارند. پاریس در سده سیزدهم به برکت دانشگاهش مرکز جهانی استودیوم بود، اعتباری که پس از افول، در سده هفدهم با گسترش فرهنگستان‌ها و ژانرهای ادبی تازه بازگشت، چنان که سرگذشت پوسن میان رم و پاریس گویای این رقابت هنری است. فوماغولی بازسازی‌های شهری پس از دویستمین سالگرد انقلاب فرانسه در سال هزار و نهصد و هشتاد و نه را بی‌احترامی به سنت و روح پایتخت می‌داند و معماری مدرن را تجاوزی به بافت شهر به نام نوگرایی می‌شمارد. در کتاب پاریس نیویورک و بازگشت، او ضمن ستایش دو کلان‌شهر هنری، نخبگان سیاسی فرانسه را به دل‌بستگی به گردشگری فرهنگی به جای حیات هنر پاریس نقد می‌کند. به باور او تنها بازگشت به اعتماد به نفس فرهنگی برخاسته از سنت علوم انسانی می‌تواند پاریس را در برابر شهرهای نوظهور آمریکا و آسیا توانمند سازد.

مارک فوماغولی در ژوئن سال دوهزار و بیست درگذشت و در روزنامه‌های لوفیگارو و لوموند به عنوان اندیشمندی بزرگ در تاریخ ادبیات و بلاغت و منتقدی بی‌پروا نسبت به نخبگان فرهنگی زمانه یاد شد. برخی از جمله ساموئل دوفای در سال دوهزار و بیست و پنج، با توجه به تنش‌های ژئوپلیتیک کنونی، او را در نگاهش به اروپا صاحب بصیرتی آینده‌نگر می‌دانند. این مقاله فوماغولی را نه صرفاً منتقد الگوی فرانسوی سیاست فرهنگی بلکه اندیشمندی می‌شناساند که سهمی گسترده‌تر در فهم دیپلماسی فرهنگی دارد، سهمی که فراتر از رساله‌های انتقادی و کتاب دولت فرهنگی است. نویسندگان بر این باورند که پژوهش دیپلماسی فرهنگی نباید تنها به تحلیل سیاست‌ها و نهادها محدود شود، بلکه باید به تاریخ اندیشه نیز به عنوان بخشی از مواد لازم برای فهم این حوزه توجه کند.





اندیشکده فرهنگ و توسعه

باشگاه مقالات فرتو